

مجله آرش شماره ۷۶-۷۵ (بهمن ۷۹) سؤالات زیر را به نظر خواهی گذاشته است:

۱- به نظر شما در بررسی نیروهای سیاسی و اجتماعی ایران امروز، کدام نیروها طیف چپ را تشکیل می دهند؟

۲- این طیف چپ دارای چه مشخصاتی است؟

۳- آیا این نیروهای چپ از منافع طبقات معینی در شرایط امروز ایران دفاع می کنند؟

۴- به نظر شما نیروهای چپ ایران چه اهدافی را باید فراروی خود قرار دهند؟

۵- مهمترین درس هایی که چپ ایران از تحولات دوره اخیر ایران، به ویژه بعد از دوم خرداد ۷۶، می تواند بگیرد کدام است؟»

در زیر یکی از پاسخ ها را ملاحظه می کنید:

اعتراف به جهل

لاف از سخن چو در توان زد

آن خشت بود که پر توان زد

(نظامی)

تراب حق شناس

نگارنده را آن جسارت نیست که سخن والای فرزانه باستان را تکرار کند که «تا بدانجا رسید دانش من/ که بدانم همی که نادانم»، اما (البته در مورد خودش به عنوان کسی که می خواهد و به جان می کوشد در طیف چپ و اردوی طرفداران آزادی-برابری و کمونیسم باشد و بماند) صمیمانه دوست دارد که به پاس حقیقت هم که شده، در پاسخ به سؤالاتی که مجله آرش به پرسش گذاشته، دست بر جراحی بگذارد که به گفته انسان دوست بزرگ صادق هدایت «مثل خوره روح آدم را آهسته در انزوا می خورد و می تراشد» و به راستی، به رغم این همه ظلم و فساد جامعه طبقاتی عالم گیر بشری و وضعیت غیر قابل تحملی که نظام سرمایه داری به بار آورده، امروز چه کسی است که چپ را در انزوا نداند؟ اگر تا سرمایه داری هست نقیض آن نیز موجودیتی فعال و مؤثر دارد، علت انزوای چپ از کجاست؟ از طرف دیگر، این انزوا که به صدها سرخوردگی و انحراف و درد بی درمان منجر می شود تنها بخشی از آن کار دشمن است، اما آن بخش مهم تر که به خود ما بر می گردد، چطور؟

سیاست «مکیاولی» رایج، ما چپ ها را نیز که مدعی تلاش برای تغییر مناسبات حاکم هستیم به آنجا رانده است که گویی جواب همه معضلات فکری و عملی در جهت این تغییر جهانی و بزرگ را در آستین داریم. عادت بر آن جاری است که گویی عصای جادویی در دست و خمی از رنگ در اختیار داریم که پاسخ قطعی و مطلق هر سؤالی را با آن ها می یابیم و هرکدام در محفل خرد و حقیر خویش فریاد «یافتم، یافتم» هم بلند می کنیم و هر بار نیز که ضربه واقعیت ما را به اجبار از خواب گران پراند، باز، پس از اندکی چشم بر هم مالیدن، همان که بودیم هستیم، بلکه چند گام هم بر حسب شرایط به عقب بر می داریم، اما از ادعا چیزی کم نمی شود و به هیچ «تتابنده ای» هم پاسخگو نیستیم.

من اعتراف می کنم که نه خودم آنطور که در سؤال اول آمده به بررسی ژرف و علمی «نیروهای سیاسی و اجتماعی امروز ایران» پرداخته ام و نه چنان کاری کارستان را از کس یا جریان دیگری سراغ دارم، هرچند ضرورتش را هر لحظه احساس می کنم که باید انجام گیرد.

من نمی دانم که از آن نیروها کدام یک دقیقاً طیف چپ را تشکیل می دهند و اینکه این «چین» که به حق طیف است و تنها می تواند به طور نسبی تعریف شود، چه جایگاهی اجتماعی و تاریخی دارد.

به طور کلی و حسی و تا حدی آگاهانه می توانم بگویم که در فرهنگ سیاسی ایران، چپ در طیف رنگین کمانی

خود مخالف «وضع موجود» است، یعنی از مخالف استثمار و کوشا در راه واژگونی مناسبات سرمایه داری گرفته تا آنکه به دنبال عدالت اجتماعی ست، یا آنکه با ستم های ملی و جنسی و دینی مخالف است یا آنکه با استبداد فردی و شکنجه و اعدام و سرکوب و سانسور، به عنوان يك اصل، مخالف است یا آن که طرفدار نظام لائیک و غیر مذهبی ست و غیره. مسلم است که آرایش این نیروها و کم یا زیاد شدن تنوع های آن بسته به اوضاع مکانی و زمانی هر جامعه فرق می کند. مثلاً در فرهنگ سیاسی آمریکا، کسی که با تبعیض نژادی مخالف باشد چپ (و در زمان سلطه مک کارتیسم حتی کمونیست)، نام می گرفته، یا در ایران خواست دموکراسی، مخالفت با ولایت فقیه و دفاع از لائیسیته يك خواست چپ است. یا در فرهنگ سیاسی فرانسه، طرفداران محیط زیست جزو چپ محسوب می شوند در صورتی که هنوز در ایران چنین جنبشی شکل نگرفته تا جای خود را آشکار کند. در يك کلام، طیف چپ ناقد وضع موجود و در تلاش برای نفی آن و جایگزینی اش با چیزی ست که با هدف هر بخشی از این طیف انطباق بیشتری داشته باشد. به هر حال، آرایش قوای چپ سیال است و به اعتبار موقعیت زمانی و مکانی و به خصوص جهت آلترناتیو (بدیلی) که ارائه می دهد مفهوم اش فرق می کند و ممکن است به آنچه حقیقتاً مورد نیاز اکثریت محروم جامعه است نزدیک تر یا دورتر شود.

در پرسش همچنین از مشخصات این طیف سخن به میان آمده، اما به گمان من، مشخصاتی که در واقع امر وجود دارد درخور آن ادعاها و اهداف نیست. این ها را اراده گرایانه نمی توان پدید آورد. این اوضاع و شرایط تاریخی و مشخصاً منافع مادی و اجتماعی ست که طبقهء کارگر و نیز آنچه در اینجا مورد گفتگوی ما ست، یعنی طیف چپ، را مشخص می کند. در جامعهء عقب مانده ای مانند ایران که بار سنگین قرن ها مناسبات طبقاتی و حاکمیت خرافات را بر دوش دارد، نیروی چپ اش هراندازه هم اراده گرایانه بخواهد بر خلاف جریان شنا کند، باز اسیر زنجیرهای طبقات حاکم و حماقت های خویش باقی می ماند و در صفحهء شطرنج سیاست جهانی و داخلی بارها گج می شود و اگر از زیر ضربات سرکوب های مکرر که او را مستمراً دچار انقطاع تجربه کرده تا حدی جان سالم به در برد، همچنان ممکن است از آنچه می پنداشت و هدف قرار می داد و ادعا می کرد به دور افتد.

چنین است که مثلاً در شرایط ۲۰سالهء اخیر ایران، آنقدر وضع بر چپ سخت می گذرد و پایهء طبقاتی و ایدئولوژیک (به معنای نظام اندیشگی) برخی از مدعیان چنان سست است که گاه، و متأسفانه غالباً، نشانی از رادیکالیسم چپ (که براندازی مناسبات سرمایه داری را می خواست نشانه رود و به جایش نقیض آن را بر جامعه حاکم ببیند) در آن ها مشاهده نمی شود. چپ با این پیش فرض قطعی که با جامعه ای طبقاتی و با مناسبات و فرهنگی ارتجاعی سر و کار دارد به فکر و عمل دست زده، طی ۱۰۰ سال که از تولدش در ایران می گذرد، هرچه در توان داشته و از این و آن گوشهء جهان آموخته به کار برده است و در عرصه های مختلف اجتماعی و فرهنگی پیشنهادهای نو و در جهت زوال اختلافات طبقاتی، عدالتجویانه، دموکراتیک و مدرن مطرح کرده است و به حق می توان گفت که از زمان تشکیل فرقهء کمونیست ایران و اجتماعيون عاميون و انجمن های غیبی عهد مشروطیت تا دوران سیاه ۲۰سالهء رضاخانی (که با دفن دستاوردهای دموکراتیک مشروطیت و برقراری قانون ضد اشتراکی ۱۳۱۰ همراه بود) و بعد از او در دوران شاه و بعد رژیم جمهوری اسلامی، دائماً در عرصه های مختلف مبارزه کرده و در تکامل جامعه در عرصه های مختلف فکری و عملی تأثیرات چشمگیر برجا گذاشته، اما در میدان رودرویی با نیروی قدرتمندتر ارتجاع موقتاً شکست خورده است و همچنان راه درازی جهت نزدیک تر شدن به هدف در پیش دارد و باید بسیار بیش از آنچه تا امروز کار کرده و به روش ها و ذهنیت دیگری کار کند.

دشواری های راه و ضعف های درونی این طیف چنان بوده که عموماً از ایفای نقش واقعی و مفروض خود جهت ادغام و همصدایی و همراهی با طبقات و اقشار زحمتکش و محروم (نه الزاماً برای رهبری و جایگزینی آن ها) بازمانده، امری که خود باعث تشدید ضعف هایش شده و آن را در پیچ و تاب راه به دنباله رو طبقاتی تبدیل کرده که از ابتدا می خواست با منافع و امتیازات ظالمانه شان مبارزه کند. نمونه های این فاجعه آنقدر طی این صد سال زیاد

است که لزومی به آوردن مثال از این حزب یا سازمان و گروه نیست.

در سال های اخیر که حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی سلطه و وحشیانه سرمایه را (و این غالباً در نظر گرفته نمی شود) با چماق و دشنه دین بر جامعه ما تحمیل کرده، سال هایی که مصادف با سقوط شوروی و از جمله به همین بهانه، همراه با هجوم همه جانبه سرمایه داری جهانی برای جا انداختن ایدئولوژی «جاودانه» ی سرمایه و «پایان تاریخ» و «دمکراسی» ضد مردمی اش بوده، طیف چپ ما (مثل خیلی از جاهای دیگر دنیا) گاه چنان مبهوت شده که دیگر تشخیص آن از اپوزیسیون حد اکثر لیبرال دشوار است.

غالباً منتظریم تا رژیم اقدامی کند، هیاهویی به راه اندازد تا ما واکنشی نشان دهیم. از زمانی که برخی صریحاً و برخی خجولانه، ابتدا به خمینی و سپس به رفسنجانی اعتماد کردند تا برسد به خاتمی و سران اصلاح طلب رژیم و سرانجام به حد اقلی از خواست های حقوق بشری و چشم پوشیدن بر ماهیت سرمایه دارانه و ارتجاعی جمهوری اسلامی تا برسد به سرخوردگی امروزی از همه آن ها، بسیاری از خواست های واقعی چپ که آن را از دیگر طیف های اپوزیسیون باید متمایز سازد فراموش شده است.

آنچه در رابطه با سؤال ۴ و ۵ گفتنی ست تأکید بر ضرورت بازنگری به خود از سوی کسانی ست که چپ بودن یعنی در مقابل وضع موجود و ناقد آن بودن را خواهان اند و نیز بررسی و نقد بی رحمانه و بی رو درباستی تاریخ این جنبش در جهان و در ایران و به ویژه سهمی که هر یک از خود ما در کاستی ها داشته ایم. چنین نقدی شرط صمیمیت و صداقت ما ست. پس از این تجربه دردناک تاریخی که در برابر هدفی که در نظر بوده و باید باشد هنوز بسیار کم است و مسلماً نسل های آینده این مبارزه اجتماعی و تاریخی را ادامه خواهند داد، مهم ترین مسأله جمع بندی نقاط قوت و ضعف و بازنگری کلیه چارچوب های عملی و نیز نظری از دید منافع کارگران و زحمتکشان و اقشار محروم جامعه است. در عرصه این نقد است که چپ انقلابی و کمونیست فروتنی می آموزد و به ادعاهای گزاف و تکراری، از هر سو که باشد اعتنائی نمی کند.

تجربه تئوریک غنی مارکسیسم را نه با دید خصمانه سرمایه داری که همه کلیدهای فشار و تحریف را در اختیار دارد، بلکه در منطق مبارزه طبقاتی و به سود کارگران و زحمتکشان و نیروهای خواستار تغییر مناسبات سرمایه داری باید مورد ارزیابی قرار داد. ۱۵۰ سال تجربه جهانی جنبش کارگری و کمونیستی شایسته آموزش و نقد و بررسی ست. تئوری را نیز باید همانطور که از ابتدا مطرح بود، یعنی اکتفا نکردن به تفسیر جهان، بلکه برای تغییر آن مورد بررسی قرار داد. آن ها که به درستی از بحران مارکسیسم سخن گفته اند و خواسته اند بر پایه تحلیل وضعیت های نوین و نه سرپوش نهادن بر این تجربه ۸۰ ساله جهانی گام بردارند، ناظر به چنین برخوردی جهت مبارزه با سرمایه داری در پراتیک و تئوری ست. به گمان من، طیف چپ و به ویژه رادیکال ترین بخش آن باید به بازیابی هویت اجتماعی، نقش و جایگاه خود بپردازد، یعنی مستقل باشد، خودش خودش باشد. شاید شعار به نظر برسد ولی اعتقاد من بر این است که بر خلاف آنچه غالباً می بینیم چپ باید چپ باشد. این حد اقل انتظار از اوست، نه مقلد و دنباله رو کسانی که حرف خودشان را می زنند. چپ باید حرف خودش را نو، زنده و بدور از دکماتیسم، بزند، حرفی که جز خواست های بنیادین اکثریت محروم جامعه نیست و بدان عمل کند.